

تاریخ وصول: ۹۱/۱۰/۲۰

تاریخ پذیرش: ۹۱/۱۲/۲۷

مقایسه آراء قدیس آگوستین و امام محمد غزالی در خداشناسی

عبدالحسین لطیفی^۱

دانشگاه آزاد اسلامی، واحد شهرری، استادیار گروه ادیان و عرفان، تهران، ایران

سحر عسگری

دانشگاه آزاد اسلامی، واحد شهرری، کارشناسی ارشد گروه ادیان و عرفان، تهران، ایران

چکیده:

آریوس اوگوستینوس^۲ در سال ۳۵۴ م. در تاگاست^۳ متولد شد. محور افکارش تصویری است که از خدا دارد و آن ایمان به خدای قادر، عالم و خیر مطلق است. او خدای پسر را ظهور خدای پدر می‌داند. امام محمد غزالی در سال ۴۵۰ ه.ق در طبران متولد شد. او می‌گفت: خدا غیر قابل توصیف، علت العلل، منشاء هستی و نورالانوار است. او فراتر از معقولات عقلی، عالم و قادر است؛ بنابراین می‌توان گفت غزالی و اوگوستین منشأ عالم را خدا می‌دانند؛ خدایی که نور الهی و تنها وجود حقیقی است و به همه چیز داناست. خدایی غیر قابل توصیف که با اراده مطلق و غیر قابل تغییر، جهان را آفریده است.

هدف این مقاله، این است که نشان دهد اگر چه تفاوت‌هایی از نظر مذهب و جامعه بین این دو وجود دارد، شباهت‌هایی نیز با یکدیگر دارند، که از نوعی رابطه روحی مشترک و اشتیاق درونی آنها ناشی شده و باعث شده است تا هر دو از فلسفه و عالم ظاهر به الهیات و عرفان کشیده شوند؛ بنابراین هدف، طرح مبانی اندیشه‌های این دو تن در زمینه خداشناسی است.

کلید واژه‌ها: اوگوستین، روح القدس، فیض، غزالی، علت العلل، ذات.

^۱ - Hoseinlatifi89@gmail.com

^۲ - Aurelius Augustin.

^۳ - Tagaste.

پیشگفتار

خداشناسی و تمایل به ماوراء طبیعت، به زمان یا مکان خاصی از جهان اختصاص ندارد، بلکه به گواهی تاریخ باستانی اقوام مختلف، اعم از متمدن و ابتدایی، اعتقاد به خدا و مبدأ جهان، در میان تمام ملل وجود داشته است و در حفاری‌ها و کاوش‌های علمی دانشمندان باستان شناس که برای به دست آوردن طرز زندگی، پایه تمدن و شیوه تفکر اقوام گذشته انجام شده است، همواره زیر تل‌های بزرگ، عبادتگاه‌هایی کشف شده است که همگی از عبادت ملل دیرینه در آنها حکایت دارد؛ بنابراین، یکی از مهم‌ترین مسائلی که بشر با آن مواجه بوده است، خدا و خداشناسی است؛ یعنی این که انسان از کجا آمده است و به کجا می‌رود و به این معناست که انسان به حقیقتی برسد که درک کند خداوند علت و خالق اوست و او عین نیاز و متعلق به خداوند است. به طور کلی، معرفت و شناخت هر موجود، به حسب شیء مورد شناخت، به دو صورت تحقق می‌یابد. یکی شناخت حضوری و دیگری شناخت حصولی که برای خداوند متعال نیز همین دو نوع شناخت متصور است؛ یعنی شناخت حضوری که بدون وساطت مفاهیم ذهنی تحقق می‌یابد و شناخت کلی و حصولی که از طریق مفاهیم عقلی حاصل می‌شود و مسقیماً به ذات الهی تعلق نمی‌گیرد.

بدین ترتیب، مسئله مهمی که همیشه ذهن انسان جستجوگر را به خود مشغول می‌کند، شناخت خداست که در عین سادگی ممکن است بسیار هم دشوار باشد. اگر انسان از راه درست خداشناسی در این وادی قدم گذارد، به شناخت یا دریافتی در حد عقل و بینش خود دست خواهد یافت و چنانچه از مسیر طبیعی آن منحرف شود، با مسئله‌ای بس پیچیده و مشکلی بزرگ مواجه خواهد شد.

اهمیت خداشناسی و آثار عمیق آن بر زندگی انسان، به هیچ وجه قابل انکار نیست. تا آنجا که شواهد تاریخی نشان می‌دهد، شناسایی مبدأ هستی همواره یکی از دغدغه‌های اصلی بشر

بوده و بخش عمده‌ای از منابع گوناگون دینی به توصیف مبدأ عالم یا همان «خدا» و بیان رابطه او با انسان و جهان پرداخته است. اهمیت خداشناسی را می‌توان از جهت آثار آن در زندگی فردی و جمعی انسان‌ها نیز مورد توجه قرار داد. تردیدی نیست که زندگی انسان خداشناس با زندگی ملحدانه فردی که وجود خدا را باور ندارد، تفاوتی اساسی دارد.

بنابراین، خداشناسی به دلیل آثار آن در حیات فردی و اجتماعی انسان‌ها اهمیت دارد. اعتقاد انسان به خدا و برداشتی که از اوصاف الهی دارد، در شئون مختلف زندگی او، انگیزه‌ها، نیت‌ها، داوریه‌ها و اعمال وی تأثیر می‌گذارد و شخصیت ویژه‌ای برای فرد می‌سازد و روش او را تغییر می‌دهد.

خداشناسی اساس دیانت و دین باوری است و بدون وجود این اصل، جایی برای طرح دیگر مسائل مذهبی نیست؛ زیرا شناخت خدا به منزله تنه نیرومند درخت دین و دیگر مباحث مذهبی شاخ و برگ‌های آن است. با این مقدمات ابتدا بهتر است با قدیس آگوستین و تفکرات خداشناسی او آشنا شویم.

درآمدی بر خداشناسی قدیس آگوستین

آرلیوس آگوستینوس^۱ معروف به قدیس آگوستین در سیزدهم نوامبر سال ۳۵۴ میلادی در شهر کوچکی به نام تاگاست^۲ واقع در ایالت نومیدیا^۳ واقع در الجزایر فعلی متولد شد. تاگاست در شمال آفریقا و از توابع امپراطوری روم بود. (Gareth B, 2005: 7) که تقریباً در ۲۰۰ کیلومتری غرب کارتاژ^۴ و حدود ۷۰۰ کیلومتری جنوب غرب رم واقع شده بود. (برسفورد فاستر، ۱۳۷۳: ۳۹۱) آگوستین تحصیلات ابتدائی‌اش را ابتدا در تاگاست و سپس در مادورا^۵ سپری کرد. (Lamberigts, 2003: 43)

آگوستین از تأثیرگذارترین دانشمندان در فرهنگ غرب و از شکل دهندگان اصلی سنت مسیحی غربی کاتولیک و پروتستان است. (ایلخانی، ۱۳۸۲: ۸۶) او تأثیر زیادی در تبیین آموزه‌های رسمی مسیحیت داشته است؛ به گونه‌ای که یک تنه، بیش از هر متفکر دیگری، به ذهنیت قرون وسطایی شکل داده است. تا زمان او هیچ کس را نمی‌توان یافت که هم‌پایه قدیس

^۱- Aurelius Augustin.

^۲- Tagaste.

^۳- Numidia.

^۴- Carthage.

^۵- Madura.

اوگوستین باشد. (ماتورر، ۱۳۶۹: ۱۲۶) به طور کلی تاثیر او بر تفکر قرون وسطا بسیار عمیق بود. او با انتقال بسیاری از ویژگی‌های تفکر نوافلاطونی به مسیحیت نخستین، فیلسوف بزرگ مسیحی در غرب به شمار می‌آید. (Knowles, 1902: 39-40)

اوگوستین که یکی از پایه‌گذاران الهیات قرون وسطاست، ادعا دارد که تنها خداوند است که می‌تواند به زندگی معنای نهایی ببخشد. (Thomson, 2003: 14) برای اوگوستین هیچ یک از چیزهایی که در جهان می‌بیند و تجربه می‌کند مستقلا ارزش و اهمیت ندارند. اندیشه او بر خلاف اندیشه رایج مردمان است. یگانه هدفش که همه چیز را در خدمت آن قرار می‌دهد این است: «آنچه می‌خواهم بدانم و بشناسم خدا و روح است. تو را می‌خواهم بشناسم، خود را می‌خواهم بشناسم.» (یاسپرس، ۱۳۶۳: ۲۳) بنابراین، تفکر اوگوستین از آغاز روی در خدا دارد؛ ولی خدای آیین مانوی که در مکان جای دارد و با دشمنش شیطان در نبرد است، سرانجام به دیده اوگوستین افسانه‌ای خیالی می‌نماید. «واحد» مکتب نو افلاطونی به سبب روحانیت ناب مافوق روحانیتش جنبشی در درونش پدید می‌آورد، ولی با نحوه اندیشیدن بی‌حاصل و خودسوز و حسرت آمیزش، روح او را ناخرسند می‌گذارد، چون برای اندیشیدن، نه واقعیتهای در جهان وجود دارد و نه مرجعیتی که ضامن درستی و حقیقت آن باشد. (همان‌جا) تغییر حال و تحول درونی اوگوستین در آغاز گرویدن به دین مسیح، بسیار جالب و شیرین است و حالتی از الهام دارد. (همو، ۱۴) اعترافات قدیس اوگوستین، تحولی عمیق در تاریخ تفکر غرب محسوب می‌شود. (Carver.T, 1997: 18) او در اعترافات در این باره سخنانی دارد که می‌گوید: سرگردانی‌اش روزی به حد استیصال رسید و طوفان درونی به باران شک انجامید. به حیاط رفت و در آنجا از خانه همسایه آواز کودکی را شنید که می‌خواند و می‌گفت: «بردار و بخوان». (یاسپرس، ۱۳۶۳: ۱۴)

در واقع اوگوستین نخستین بار در رویارو شدن با خدای کتاب مقدس آرام می‌یابد. این خدا به یاری کتاب مقدس مخاطبش می‌سازد و با او سخن می‌گوید و با نیروی خود، زندگی را که تا آن زمان پریشان بود، سامان می‌بخشد و جهان و حرص‌ها و هوس‌های جهان را در نظرش بی‌مقدار می‌سازد و او را در جامعه‌ای راستین و جهانی، یعنی در جامعه کلیسا می‌پذیرد. (همان‌جا)

ذات خدا

درباره ذات خدا، اوگوستین نخستین بار معتقد شد که مسیح، خدایی در رتبه پدر است و روح القدس به تساوی از آن دو صادر شده است. تا قبل از او، خدای پدر را در رتبه‌ای بالاتر از پسر و روح القدس می‌دانستند، ولی او می‌گفت: «در عالم الوهیت پدر بزرگ‌تر از پسر نیست، بلکه پدر و پسر باهم برابرند و روح القدس نیز برای ایجاد ارتباط بین مردم و خدا، همچین برای ایجاد ارتباط بین پدر و پسر وجود دارد.» البته امروزه هر سه خدا باهم برابر دانسته می‌شوند و این نظریه اوگوستین مورد مناقشه واقع شده است. (ناس، ۱۳۸۲: ۱۷۹-۱۸۱) اوگوستین خدا را وجود کامل و مطلق و علت همه موجودات دیگر می‌داند و به عنوان یک مسیحی در پی تفسیر کتاب مقدس است (کاپلستون، ۱۳۸۰: ۱/۹۸). در واقع خدا علت هستی است، نظم زندگی است. خدا حقیقت علم است، منشا طبیعت است، نیکبختی زندگی است. (یاسپرس، ۱۳۶۳: ۷۳)

او اعتقاد دارد که هیچ کس ذات او را نمی‌تواند درک کند، ولی از آنجایی که در ما حضور دارد، ما می‌توانیم او را بشناسیم و شناخت صفات سلبی خداوند از صفات ثبوتی او آسان‌تر است و هیچ چیز شناخته شده‌ای برتر از او نیست. (ماتورر، ۱۳۶۹: ۱۳۴) او حقیقتی سرمدی و تغییرناپذیر است که در عقل ما حضور دارد؛ (آگوستین، ۱۳۸۱: ۱۰۰) اوگوستین اعتقاد دارد که قوه عقل باطنی از طرف خداوند به انسان داده شده است تا شامل اشراق الهی شود. (Nasr, 1998: 28) از این رو، به عقیده اوگوستین، خدا به نحو مستقیم برای عقل ما همچون گذر که بدون واسطه برای دیدگان ما قابل رؤیت است، قابل شناخت می‌باشد و به همین دلیل، خدا از روحمان برایمان باطنی‌تر و ذاتی‌تر است. (ژیلسون، ۱۳۸۴: ۱۵۶)

اوگوستین با مایه گرفتن از فلسفه نوافلاطونی و به سائقه ایمان به خدای یکتای کتاب مقدس چنین می‌اندیشد: چون خدا را نمی‌توان از راه ادراک بی واسطه دریافت، یگانه راه شناختن او عروج به سوی اوست و دلایل اثبات هستی خدا در این عروج به آدمی یاری می‌کند. (یاسپرس، ۱۳۶۳: ۶۱-۶۲) اوگوستین این دلایل را به نحو مرتب و مجرد نمی‌آورد، بلکه می‌کوشد تا به وسیله آنها شنونده را بر آن دارد که خدا را در برابر خود حاضر احساس کند. می‌گوید: پی بردن به این که جهان برای منظوری ساخته شده و از نظم خاصی برخوردار است، ما را به سوی خدا رهبری می‌کند و جهان مخلوق محسوس، دلیل هستی آفریننده

نامحسوس است. همه چیزها اعم از آسمان، زمین، خورشید، ماه، ستارگان، رستنیها، جانوران و آدمی، یک صدا می‌گویند: آفریننده ما خداست. (همو، ۶۲)

«از آسمان و زمین و خورشید و ماه پرسیدم و هر یک از آنها گفت خدای تو من نیستم. از دریا و دره‌ها و جانوران پرسیدم و آنها نیز پاسخ دادند خدای تو ما نیستیم، از ما فراتر برو... به همه آنها گفتم: شما همه با من از خدای من سخن گفتید، گفتید شما او نیستید، پس سخنی درباره‌اش بگویند. به آواز بلند گفتند: ما را او آفریده است.» (همان‌جا)

خدا در همه جا نهان و در همه جا عیان است. هیچ‌کس حق ندارد بشناسد که او هست و هیچ‌کس حق ندارد او را نشناسد. انکار خدا دیوانگی است. آسمان و زمین و همه اشیا از چه راه می‌گویند که آفریده خدا هستند؟ از این راه که تحول می‌یابند و دگرگون می‌شوند. تنها در خود هستی که «آفریده نشده است و با این همه هست، چیزی نیست که پیش‌تر در او نبود.» به این جهت همه اشیا به واسطه چگونگی هستی خود می‌گویند «ما هستیم؛ چون آفریده شده‌ایم. پیش از آن که باشیم، نبودیم تا بتوانیم خود را بیافرینیم.» (همو، ۶۲-۶۳)

تثلیث

یکی از دغدغه‌های هر اندیشمند مسیحی، حل مسئله تثلیث است. اوگوستین در این باره کتابی مجزا نوشته و سعی کرده است آن را تبیین کند و هر جا از توضیح عقلی وامانده، اعلام می‌کند که این یک مسئله ایمانی است. (ایلخانی، ۱۳۸۲: ۹۹-۱۰۰) اوگوستین مسئله تثلیث را با بیانی رمزی تبیین کرد و بر آن شد که این هر سه، مظاهری از یک شخصیت هستند که به ترتیب آنها را «داننده»، «خواهنده» و «دریابنده» نامیده است. وی معتقد بود که فهم وجود و ماهیت ذات باری امری برتر از اندیشه انسان است. همین اندازه باید گفت که او کمال دانش، توانایی و اراده خیر و صفات او، همه دانایی و مهربانی و توانایی است. (آدی، ۱۳۶۸: ۱۰۶)

او می‌پذیرد که سه شخص با هم این همانی ندارند؛ چنان که پسر از پدر متولد شده است و روح القدس نه پسر است و نه پدر، اما در هر حال این سه بنا به ذات یکی هستند و اختلاف آنها به سبب روابط بین آنهاست و این خصایص اختلافی جوهری نیستند. از نظر وی آنچه پسر هست، پدر هم هست؛ اما نه به رابطه، بلکه به ذات. روح القدس هم رابطه این دو را بیان می‌کند. او روح پدر، پسر و هدیه الهی است. (ایلخانی، ۱۳۸۲: ۸۶) اوگوستین می‌گوید در سخن گفتن از تثلیث کسی درک درستی از آنچه می‌گوید ندارد. مردمان بر سر آن بحث و

مشاجره می‌کنند، اما آن بصیرت فقط به کسانی عطا می‌شود که قلبی مطمئن دارند. (اوگوستین، ۱۳۸۱: ۴۳۹)

اوگوستین زبان دین را دارای نظامی می‌دانست که به سختی قابل بیان بود. این زبانی استعاری است؛ بنابراین؛ حتی در مورد تثلیث یا سه شخص باور دارد که سوال مهم درباره آن این است که «آیا باید سخنی گفت یا خیر؟» او به روشنی بیان می‌کند که گفتن تثلیث فقط برای این است که مجبور نشویم درباره دین سکوت کنیم و چیزی به بیان آوریم. (Augustine, 1963:5) او می‌گوید: هیچ یک از ما نمی‌تواند درک درستی از خدا داشته باشد؛ زیرا این سه، یعنی وجود تغییر ناپذیر، علم تغییر ناپذیر و اراده تغییر ناپذیر همگی یک جا در او هستند یا این که این سه در هر یک از سه شخص تثلیث یک جا جمع‌اند و از این رو، هر یک از این سه شخص، سه گانه است یا این که هر دو فرض صادق هستند و به طریقی اعجاب‌انگیز در آن بسیط و مرکب یکی هستند. خداوند در عین یکی بودن، نهایتی برای خود اوست و بدین سان تثلیث در خودش است و معلوم خویش و مکتفی به ذات است. همان وجود اعلا، یگانه‌ای که بی هیچ تغییری در بی کرانه وحدت خویش به سر می‌برد. این همان رازی است که هیچ کس را یارای توضیحش نیست و کدام یک از ما آنقدر جسارت دارد که مدعی کشف آن شود؟ (اوگوستین، ۱۳۸۱: ۴۴۰) این همان غایت جهد اوگوستین است که تثلیث را آموزه‌ای رازآلود می‌پندارد و هر چند از تشبیه‌های مختلفی بهره می‌گیرد، آنها را تنها تقریب به ذهن می‌داند و بهترین و آخرین تشبیهی که وی از آن بهره می‌گیرد، ذهن انسانی است که خدا را به یاد می‌آورد، او را درک می‌کند و محبتش می‌نماید و سعی می‌کند با بررسی رابطه بین حافظه، درک و محبت به خدا، حقایقی را درباره رابطه شخصیت‌های تثلیث مکشوف کند. (لین، ۱۳۸۰: ۹۰)

خدا و مسیح

اندیشه مذهبی اوگوستین درباره خدا در دو جهت حرکت می‌کند: حرکت در یک جهت سبب می‌شود که خدا هر چه ژرف‌تر، فراخ‌تر و روحانی‌تر اندیشیده شود؛ در این جهت، اندیشه از هر چه موقت و ناپایدار است فراتر می‌رود و به خدایی دور، دست نیافتنی و پایان ناپذیر نظر دارد. حرکت اندیشه در جهت دیگر با خدایی کاملاً حاضر که جنبه جسمانی

پذیرفته و به صورت مسیح نمایان شده است، سرو کار دارد؛ در این جهت نیز خدا به شکل آدمی درآمده است و در کلیسا به عنوان جسم اسرارآمیز مسیح حضور دارد. (همو، ۵۹-۶۰)

چنین می‌نماید که گویی در راه نخست، تصویر خدا در اندیشه اوگوستین همواره بزرگ‌تر و بی‌کران‌تر و دست نیافتنی‌تر می‌شود و در راه دوم نزدیک می‌آید و حتی در مکانی جایگزین می‌شود. خدای اوگوستین تجلی خدا به صورت آدمی مسیح بدان سان که کلیسا می‌آموزد، جداشدنی نیست. معنی گرویدن به آئین مسیح برای او یافتن خدا از راه مسیح، کلیسا و کتاب مقدس است. اندیشه‌اش درباره خدا بین خدای بی‌نهایت دور و دست نیافتنی و خدای متجلی شده به صورت مسیح در نوسان است. وقتی که دوشادوش او یکی از آن دو راه را می‌پیماییم یک‌بار خود را در راهی دیگر می‌یابیم. (همان‌جا)

در اوگوستین هم جاذبه اندیشه خدای یگانه کتاب مقدس را می‌یابیم، بی‌آن که از مسیح، نامی در میان باشد و هم احاطه نیروی اندیشه مسیح را، که چنان حاضر و نزدیک است که سرانجام کمتر سخنی از خدا به میان می‌آید. (یاسپرس، ۱۳۶۳: ۶۰) به عقیده او عیسی به عنوان بشر سرمشقی برای ماست، ولی مسیح خود خداست و اگر به او ایمان بیاوریم، ما را نجات می‌بخشد. به صورت بنده‌ای درآمد و بی‌آن که جامه الوهیت را از خود دور کند، در جنبه انسانیتش واسطه و راه رسیدن به خدا شد. (همان‌جا)

نکته اساسی همین جاست که آدمی خدایی مجسم می‌خواهد؛ از این رو، خدا در مسیح حاضر است: «کلمه به صورت آدمی درآمد.» اندیشه اوگوستین به این هر دو تواناست. او هم به عروج در حال اندیشیدن موفق می‌شود: اندیشیدنی که چون به چیزی شناختنی دست نمی‌یابد به سکوت می‌انجامد و هم در وجود جسمانی مسیح تجلی رحمت و عنایت الهی را می‌بیند که با پذیرفتن صورت انسانی روی در آدمی می‌آورد البته برای کسانی که می‌توانند چنین امری را بپذیرند و باور کنند. (همو، ۶۴-۶۵) محتوای آن باور چنین است: «خدا به صورت آدمی درآمد و با آدمیان سخن گفت (گرچه این کار را به واسطه فرشتگان نیز می‌توانست بکند) زیرا تنها بدین سان بود که حیثیت انسانی به جای خود ماند. اگر رفتار خدا این نگرانی را که او نمی‌خواهد به صورت آدمی با آدمیان سخن بگوید، تایید می‌کرد، حیثیت آدمی پایمال می‌شد.» (همو، ۶۵)

فیض خدا

نظر دیگر اوگوستین درباره فیض خداست و او را به سبب همین نظرش، «استاد فیض» نامیده‌اند. (ناس، ۱۳۸۲: ۱۷۹-۱۸۱) اوگوستین در ادامه توضیح فیض می‌گوید: خداوند نمی‌خواهد به انسان‌ها چیزهایی را یاد بدهد که ارتباطی به رستگاری او ندارد. (Peacocke, 19-21: 1981) به نظر او زندگی اخلاقی و معنوی از طریق برطرف کردن احتیاجات آنان و خدمت به مردم به دست می‌آید؛ چون انجام دادن این کارها ما را به سرچشمه زندگی‌مان و کل حقیقت نزدیک می‌کند. او اعتقاد داشت که این شکل حیات به غایت با ارزش نمی‌تواند فقط با تلاش ما به وجود آید؛ همان طوری که زمین بدون آب نمی‌تواند خود را آبیاری کند. (Augustine, 1954: 335-339)

در این تصویر مسیحی هیچ جایی برای ایده‌ای که در دوران مدرن از آن دفاع می‌شود؛ یعنی ایده انسان به عنوان موجود کاملاً مستقل وجود ندارد. اوگوستین لزوم فعالیت مسئولانه انسان و تلاش انسان در جهت رشد و شکوفایی خویش را انکار نمی‌کند، اما این موضوع را هم تبیین می‌کند که مانند کشاورزی که برای کشت محصول به باران آسمانی و نور خورشید احتیاج دارد، ما نیز همیشه به فیضی احتیاج داریم که از سوی قدرتی برتر به ما داده شود. (lok.cit)

در واقع طبیعت ما انسان‌ها به تنهایی نمی‌تواند باعث نجات ما شود؛ یعنی اگر انسان‌ها ذاتاً در وضعیتی گناه‌آلود باشند، لطف الهی لازم است تا آن‌ها به نجات ابدی دست یابند؛ (Koterski, 2009: 156) در حالی که بر اساس اندیشه اوگوستین مقر این جامعه در آسمان است و اگرچه نقشه بدوی خدا هنگام خلق کردن بشر این بوده است که همه افراد بشر را به عضویت آن مفتخر سازد، این تصمیم الهی در نتیجه سقوط بشر عوض شده و مشیت دیگری جایگزین آن شده است. به این ترتیب از تاریخ سقوط آدم به بعد، افراد جامعه بشری فقط در نتیجه لطف و عنایت الهی می‌توانند به عضویت این جامعه آسمانی نایل شوند. (منصورنژاد، ۱۳۸۹: ۱۵۰)

در آمدی بر خداشناسی امام محمد غزالی

اکنون بهتر است با امام محمد غزالی و تفکرات او در باب خداشناسی آشنا شویم. امام محمد غزالی^۱ در سال ۴۵۰ ه.ق برابر با ۱۰۵۸م. در طابران طوس^۲ متولد شد. پدرش در بازار،

^۱ - Imam Mohammad Ghazali.

^۲ - Tus.

پشم فروشی می‌کرد و مردی فقیر بود و شاید به همین دلیل او را غزالی خواندند. (السبکی، ۱۳۲۴ق: ۱۹۳) غزالی با گوشه‌نشینی اختیاری خود، عزت و شهرت دنیوی و ظاهری خود را با ادعای توبه و سلوک و رسیدن به کمالات معنوی و قداست باطنی چندین برابر کرد تا حدی که او پیشرو علمای آن روزگار به شمار می‌رود. (Smith, 1944: 104)

امام محمد غزالی، از آن جهت که مسلمان است، خداوند را به صورت الهی به تصویر می‌کشد که قضا و قدر را در دست دارد و مرید و خالق است. (A. J. 1940: 199) او بر جنبه تنزیهی خداوند تأکید می‌کرد. از نظر او خدا برتر از مکان و زمان است، اما در عین حال در نظام زمانی و مکانی هم هست و به حکمت ازلی و حسن و جمال الهی و در عجایب صنع تجلی کرده است. او کمال خیر، کمال حسن و جمال و غایت عشق است. (اکبریان، ۱۳۸۶: ۳۸۹) خداوند هر چیزی را از عدم به وجود آورده است و به جز دهریون یا طبیعیون هیچ‌کس منکر آن نیست. (السعاده، ۱۹۸۱: ۹) خداوند در زمانی معین عالم را از عدم آفریده است. او تنها صور را نیافریده، بلکه همواره با آنها ماده و زمان را هم که آغاز معینی دارند و در نتیجه متناهی‌اند، آفریده است. (اکبریان، ۱۳۸۶: ۳۸۵) خداوند بر عالم مقدم است، تنها این معنا را بیان می‌کند که خداوند وجود داشته و عالم وجود نداشته و خداوند آن را از وجود بهره‌مند ساخته است. (همو، ۳۸۶)

غزالی مانند بورگر^۱ و زولگر^۲ آلمانی، همه خدایی صوفیانه را با مفهوم خدای متشخص اشعری آشتی داد. از این رو به آسانی نمی‌توان گفت که آیا غزالی به فلسفه همه خدایی تام و تمام اعتقاد دارد. از دیدگاه غزالی نفس قادر به ادراک اشیاء است. ولی ادراک امری عرضی است و می‌باید به جوهر ذاتی آزاد از همه اعراض بدن وابسته باشد. (اقبال لاهوری، ۱۳۵۴: ۶۲-۶۱)

ذات خدا

حقیقت خدای تعالی نامعلوم و امکان معرفت او در دنیا و آخرت میسر نیست. این عقیده امام محمد غزالی و بسیاری از متکلمان و اکثر صوفیه است. دلیل این اشخاص به حسب عقاید آنها مختلف است و به سه دسته قابل جمع‌بندی است: (میناگر و حسینی، ۱۳۸۶: ۱۳۸)

^۱ - borger.

^۲ - Solger.

اول آنکه، به طور کلی ما چیزی از خدای تعالی درک نمی‌کنیم مگر در مواردی چون وجود، کیفیات وجود که همین وجود ازلی و ابدی است، سلب کردن نظیر سلب جوهر و جسم و عرض از او در هنگامی که می‌گوییم خدا جوهر و جسم و عرض نیست. (همو، ۱۳۹-۱۳۸) مورد دوم اینکه، خدای تبارک و تعالی در ذات و صفاتش نامتناهی است. این در حالی است که عقل و قوه مدرکی که او را درک می‌کند، متناهی و محدود است؛ لذا نمی‌تواند ذات و صفات نامتناهی را درک کند. (همو، ۱۳۹) و سوم آنکه، از آن جایی که انسان در شناخت خود یا ماهیت زمان و مکان ناتوان است، چگونه ممکن است توانایی شناخت خدای تعالی را داشته باشد؟ (همان‌جا)

اکثر اشاعره و معتزله به قابل شناخت بودن خدای تعالی معتقدند. به عقیده آنان چون وجود خدا عین ماهیت او است و زمانی که وجود، قایل درک و معلوم بود، ماهیت او که عین وجود است، هم معلوم و قابل شناخت است. (همان‌جا) امام محمد غزالی در رساله «مشکوٰۃ الانوار» و در تفسیر آیه سی و چهارم^۱ از سوره نور خداوند را نور حقیقی و نورانیات را نورهای مجازی نامیده است. جایگاه این نورهای مجازی در هستی براساس قرب و بعد آنها به خداوند که نور حقیقی است، مرتب می‌شود. وجود این نورهای مجازی نسبت به نور حقیقی و اصلی، وجود غیرحقیقی است و آنچه در واقع هست، همان خدای تعالی است و دیگران اصلاً نیستند؛ (میر عبداللہی، ۱۳۸۶: ۵۲) خدا برترین موجود و تنها فعال مایشاء است. از یک سو، در خدا یک حقیقت و یک ماهیت وجود دارد و این حقیقت معادل با ماهیت اوست؛ یعنی در خدا لاوجود و نقص راه ندارد. اما، وجود خدا زائد بر ذات (حقیقت) او نیست. هیچ فاعلی وجود خدا را که نامتناهی است و بدون هر گونه علت ایجابی ازلیت دارد، ایجاد نکرده است. از سوی دیگر، مبداء اول عالم، قدیر، مرید و فعال مایشاء است، هر چه بخواهد می‌کند، همه مخلوقات و طبایع را آن‌گونه که بخواهد و به هر شکلی که بخواهد خلق می‌کند. (لیمن، ۱۳۸۳: ۴۵۱) از نظر غزالی خدا تنها موجود است و او علت‌العلل و منشأ همه هستی است. تنها حقیقتی است که قائم به ذات خود است، اما درعین حال همه کمالات هستی را داراست و همه صفاتی که در قرآن به اونسبت داده شده، در او جمع است. اما این که این صفات چگونه در او وجود دارد، مطلبی است که عقل از ادراک آن عاجز است. (اکبریان، ۱۳۸۶: ۳۸۸) او نورالانوار است و

^۱ - اللہ نور السموات و الارض مثل نوره کمشکو ...

در سراسر عالم هستی ساری و جاری است، در گردش آفتاب، ماه و تبدیل شب و روز آثار صنع او همه جا هست. (همو، ۳۸۹)

اسماء و صفات خداوند

به طور معمول خداشناسی به صورت تنزیهی و تشبیهی بررسی می‌شود. بنابراین یکی از روش‌های خداشناسی به صورت تنزیهی است؛ بدین معنی که وی در ذات خود جوهر نیست و عرض نیست و وی را در هیچ کالبد فرود آمدن نیست و با هیچ چیز مانند نیست و هیچ چیز مانند وی نیست و وی را به صورت نیست و چندی و چونی و چگونگی را به وی راه نیست و هرچه در خیال آید و در خاطر آید، از کمیّت و کیفیت، وی از آن پاک است که آن همه صفات آفریدگان وی است و وی به صفت هیچ آفریده نیست، بلکه هرچه وهم و خیال صورت کند، وی آفریدگار آن است. (همو، ۱۲۵) همچنین خردی و بزرگی و مقدار به وی راه نیست که این همه صفت اجسام عالم است و هر چه در عالم است همه زیر عرش است و عرش زیر قدرت وی مسخر است و وی فوق عرش است. و باز آن که از همه صفات آفریدگان منزّه است، در این جهان دانستنی است و در آن جهان دیدنی است و چنان که اندر این جهان بی چون و بی چگونه داند وی را در آن جهان نیز بی چون و بی چگونه بیند وی را که آن دیدار از جنس دیدار این جهان نیست. (همان‌جا)

روش دیگر خداشناسی به صورت تشبیهی است که در آنجا صفات انسان‌وار وجود دارد. در اینجا به بررسی این صفات می‌پردازیم.

از دیگر صفات خداوند قدرت اوست و باز آن که مانند هیچ چیز نیست، بر همه چیزها قادر است و توانایی وی بر کمال است که هیچ عجز و نقص و ضعف را بدان راه نیست، بلکه هرچه خواست کرد و هرچه خواهد کند و هفت آسمان و زمین و عرش و کرسی و هرچه هست، همه در قبضه قدرت وی مقهور و مسخر است. و به دست هیچ کس هیچ چیز نیست و وی را در آفرینش هیچ یاور و شریکی نیست. (همو، ۱۲۶)

دیگر صفت خداوند علم است و وی داناست بر هرچه دانستنی است و علم وی به همه چیزها محیط است و از آسمان تا زمین هیچ چیز بی دانش وی نرود؛ چه، همه از وی رود و از قدرت وی پدید آید، بلکه عدد ریگ بیابان و برگ درختان و عدد اندیشه دل‌ها و ذره‌های زمین و هوا در علم وی همچنان مکشوف است که عدد آسمان‌ها. (همان‌جا) غزالی هم در حد

و مرز خویش قائل است که علم خداوند مستقل از شرایط زمان و مکان است، اما با حفظ این شرط، ربط علم الهی را با جزئیاتی که دستخوش این شرایطاند، نفی نمی‌کند، تحولاتی که نحوه این علم ایجاب می‌کند، مستلزم تحول یا دگرگونی از ذات عالم نیست، بلکه مستلزم تحول در رابطه او با معلوم است که مدام دگرگون می‌شود. (همان‌جا)

صفت دیگر خداوند ارادت اوست و هرچه در عالم است، همه به خواست و ارادت وی است. همه چیز، از اندک و بسیار، خرد و بزرگ، خیر و شر، طاعت و معصیت، کفر و ایمان، سود و زیان، زیادت و نقصان، رنج و راحت، بیماری و تندرستی تنها به تقدیر و مشیت وی و به قضا و حکم اوست. (غزالی، ۱۳۶۸: ۱/۱۲۶)

از دیگر صفات خدا سمع و بصر اوست و چنان که داناست به هرچه دانستنی است، بینا و شنواست به هرچه دیدنی است و شنیدنی است و دور و نزدیک در شنوایی وی و تاریک و روشن در بینایی او برابر بود و صدای پای مورچه‌ای که در شب تاریک برود، از شنوایی وی بیرون نشود و رنگ و صورت کرمی که در زیر زمین بود، از دیدار وی بیرون نبود، البته دیدار وی به چشم و شنوایی وی به گوش نبود؛ چنان که دانش وی به اندیشه و تدبیر و آفریدن وی به آلت نبود. (همو، ۱۲۷)

صفت دیگر کلام است و فرمان وی بر همه خلق واجب است و خبر وی از هرچه خبر داده است، راست است و وعده و وعید وی حق است و فرمان، خبر، وعد و وعید همه سخن وی است و وی چنان که زنده، دانا، توانا، بینا، شنوا و گویاست. با موسی^۱ (ع) بی واسطه سخن گفت و سخن وی به کام و زبان و لب و دندان نبود و چنان که سخن در دل آدمی بود و قرآن، تورات، انجیل، زبور و همه کتب پیغمبران سخن اوست و سخن وی صفت وی است و همه صفات وی قدیم و همیشه بوده است. ذات سخن او همچین قدیم است و در دل ما محفوظ و بر زبان ما خوانده شده و در قرآن مکتوب و محفوظ نامخلوق و حفظ مخلوق است. خواندنی‌ها نامخلوق، قرائت مخلوق، مکتوب نامخلوق و کتابت مخلوق است. (همو، ۱۲۷)

رویت و نسبت آن با شناخت خدا

غزالی به دیدار خداوند با وسیله‌ای به جز این حواس پنجگانه قائل است و اعتقاد دارد که دیدار خدا از جنس این جهانی نیست و البته شرط دیدار الهی را مومن بودن دانسته‌است. غزالی

^۱-moses.

رؤیت را کشف کامل و به معنای مشاهده و لقاء می‌داند و از آنجا که انسان در دنیا گرفتار حجاب نفس و امور نفسانی است و برای اکثر افراد رهایی کامل از این حجاب‌ها در دنیا میسر نمی‌شود، وقوع رؤیت را موکول به آخرت می‌کند و دنیا را محل آماده شدن برای رؤیت می‌داند. رؤیت خدا در آخرت از جنس شناخت مؤمنان در دنیاست و تنها از جهت شدت و ضعف و کمال و نقصان با آن تفاوت دارد. در قیامت است که همه حجاب‌ها برای اهلش برداشته می‌شود و مؤمن راستین فارغ از همه تعلق‌ها خواهد توانست به آن حالت انکشاف کامل دست یابد که آن را رؤیت می‌نامیم. (شهرستانی، ۲۰۰۳: ۱۰۰-۱۰۱)

رؤیت خدا در آخرت از جنس شناخت مؤمنان و عارفان در دنیاست. کیفیت رؤیت خداوند، به چگونگی معرفت آدمی از وی بستگی دارد؛ همان گونه که شخص عارف «او را بشناخته است به معرفتی حقیقی تام، بی‌تخیل و تصور و تقدیر شکل و صورت و شبه، در آخرت همچنان بیند، بلکه معرفتی که در دنیا حاصل کرده است، مثل آن است که کمال پذیرد و به غایت کشف و وضوح برسد و مشاهده گردد» (همو، ۵۴۱) در واقع، فرق موجود میان رؤیت اخروی خداوند و معرفت دنیوی وی از جهت شدت و ضعف است، نه چیز دیگر. غزالی در کیمیای سعادت آنجا که درباره شناخت خدا بحث می‌کند، درباره «رؤیت» و نسبت آن با «معرفت» چنین می‌نویسد: «در این جهان دانستی است و در آن جهان دیدنی است و چنانچه در این جهان بی‌چون و بی‌چگونه داند وی را، در آن جهان نیز بی‌چون و بی‌چگونه بیند وی را، که آن دیدار از جنس دیدار این جهانی نیست». (همو، ۱۴۰)

شباهت‌های آراء

۱. غیر قابل توصیف بودن

قدیس اوگوستین به خدایی غیر قابل توصیف اعتقاد دارد. خدایی که زبان از وصف آن عاجز است و بهتر است برای درک خدا هیچ حرفی زده نشود. همه هستی در برابر خدا هیچ به نظر می‌رسد و هر چیزی هر چه قدر بزرگ هم باشد، در خور آن نیست که برای وصف خدا استفاده شود. در واقع اندیشه ما قادر به درک این خدای وصف ناشدنی نیست. غزالی نیز در این باره با اوگوستین هم عقیده است. خدایی که هیچ صفتی را نمی‌توان به او داد. خدایی غیر قابل توصیف که غیر قابل پیش‌بینی است و همچنین بالاتر از همه معقولات عقلی و تعینات قرار دارد. خدایی که دارای صفاتی است که عقل از درک آن عاجز است؛ بنابراین، می‌توان

گفت که هر دو اندیشمند خدا را غیر قابل توصیف می‌دانند. خدایی که اندیشه و زبان از وصف و درک آن عاجز است و هیچ صفتی را نمی‌توان به او نسبت داد.

۲. علت العلل

قدیس اوگوستین در هر مسئله‌ای به خدا می‌رسد و همه‌چیز را از او می‌داند. او اعتقاد دارد خداوند سرچشمه همه نیکی‌هاست و علت همه موجودات است. اوگوستین خداوند را به عنوان موجود کامل و مطلق می‌داند که منشاء هستی است و باعث نظم در جهان می‌شود. غزالی نیز در این مورد با قدیس اوگوستین هم عقیده است. از نظر او خدا علت همه چیز است. منشاء هستی است و تنها موجود خداست که هر چه بخواهد انجام می‌دهد و هر موجودی را به هر صورت و شکلی که بخواهد می‌آفریند. او مبداء اول عالم و برترین موجود است؛ بنابراین، می‌توان گفت که هر دو اندیشمند منشا این عالم و هر چه در آن است را خداوند می‌دانند تا جایی که اوگوستین می‌گوید: خداوند پایه همه نیکی‌هاست و غزالی نیز خدا را مبدا اول عالم و برترین موجود می‌داند.

۳. علم

قدیس اوگوستین اعتقاد داشت خداوند حقیقت علم است و به دلیل آن که علم و اراده و وجود غیر قابل تغییر در خدا قرار دارند، ما نمی‌توانیم خدا را درک کنیم. خداوند عالم بر همه چیز است. او منشاء طبیعت است و بر هر چه در عالم اتفاق می‌افتد آگاه است. غزالی نیز در این باره با قدیس اوگوستین هم عقیده است. او هم به خدایی اشاره می‌کند که هر چیزی در جهان با دانش و قدرت او اتفاق می‌افتد و به هر چیزی علم دارد. در واقع او به هر چیزی که قابل دانستن باشد؛ از تعداد آسمان‌ها گرفته تا تعداد ذره‌های زمین و هوا و تعداد ریگ‌های بیابان و هر چیز دیگری در عالم، آگاهی دارد. غزالی در رساله «الحکمه فی مخلوقات الله عزوجل» در باره علم و حکمت خداوند صحبت کرده است و علم را یکی از صفات خدا می‌داند؛ بنابراین می‌توان گفت که هر دو اندیشمند اعتقاد دارند خداوند به هر چه در طبیعت و زندگی وجود دارد، آگاه است. خداوند بر همه چیز داناست؛ چرا که اوگوستین منشا طبیعت را از آن او می‌داند و معتقد است علم حقیقی خداست و غزالی نیز باور دارد که خدا به هر چه در جهان اتفاق می‌افتد، داناست.

۴. کلام

قدیس اوگوستین می‌گوید نخستین بار کلام خدا را از طریق آواز کودکی شنیده است. اوگوستین در نیمکتی یکی از رسالات عهد عتیق را می‌بیند که به محض باز کردن آن با کلماتی روبرو می‌شود که بسیار در او اثر می‌گذارد و از همان لحظه از کارهای شهوانی دور می‌شود. او معتقد است خداوند به صورت غیر مستقیم با او ارتباط برقرار کرده و این مسئله باعث ایجاد تحولات درونی در او شده و سرانجام به مسیحیت روی آورده است. او در کتاب اعترافات بیان می‌کند که روزی با حالت پریشان و سردرگم در حیاط، صدای کودکی را می‌شنود که به او گفته است: «بردار و بخوان».

از طرفی دیگر، اوگوستین معتقد است با این که خداوند می‌توانست از طریق فرشتگان و واسطه‌ها با انسانها صحبت کند، به دلیل این که می‌خواست اعتبار و آبروی آدمی از بین نرود خودش را به صورت انسان درآورده است تا بتواند با انسانها ارتباط برقرار کند. همان‌طور که گفته شد، در می‌یابیم که اوگوستین علاوه بر اعتقاد به رسیدن کلام الهی به شکل انسانی با ذکر داستانی درباره خود، تجربه دریافت این کلام را مطرح می‌کند. امام محمد غزالی نیز در این باره با قدیس اوگوستین هم عقیده است. او می‌گوید همان‌طور که خداوند زنده، دانا، توانا و شنواست، می‌تواند سخن هم بگوید؛ چرا که خداوند مستقیماً با موسی(ع) ارتباط برقرار کرد و تمامی کتابهای پیامبران، صحبت‌های خداوند هستند. از نظر او کلام، یکی از صفات خداوند است که به صورت وعده‌ها، وعیدها، خبرها و فرمان‌ها وجود داشته و سخنانی است که از هر سخنی راست‌تر و درست‌تر است؛ بنابراین، می‌توان گفت که هر دو اندیشمند کلام را یکی از صفات همیشگی و تاثیرگذار خداوند می‌دانند. هر دو معتقدند که او با سخن گفتن انسان را هدایت کرده است.

تفاوت‌های آراء

۱. تصویر ذهنی از خدا

از نظر اوگوستین خدا علت همه چیز است و منشأ نیکی همه چیزهاست. خدایی قادر، عالم و خیر مطلق که همه موجودات، از او هستی می‌گیرند. حقیقت مطلق تنها در خدا وجود دارد. او به عنوان پدر انوار است و کلمه خدا هم، هر کسی را در جهان نورانی می‌کند. خدا وجود کامل و مطلق است که در همه جا نهان و در همه جا عیان است و باعث نظم در زندگی

می‌شود و تنها خداست که می‌تواند به زندگی ما معنای نهایی بدهد. برای ما فهمیدن این که او چه نیست از این که او چه هست، آسان‌تر است. او خدا را حاضر در درون ما و فراتر از ذهن و بالاتر از ما و مسلط بر ما می‌بیند. خدای قدیس اوگوستین، خدایی به نام «من آن هستم» یا «یهوه» است. از نظر او پدر از پسر بزرگ‌تر نیست و پدر و پسر با هم برابرند. در واقع رتبه مسیح با پدر یکسان است. اوگوستین اعتقاد داشت پسر از پدر به وجود آمده و درست است که پدر و پسر و روح القدس مانند هم نیستند و با هم تفاوت دارند اما از نظر ذاتی با هم یکی هستند و به خاطر روابطشان با هم تفاوت دارند. روح القدس هم، نه پسر و نه پدر است، بلکه به صورت مساوی از هر دو به وجود آمده است. روح القدس رابطه این دو را بیان می‌کند. او روح پدر و پسر و هدیه الهی است که بین مردم و خدا و همچنین بین پدر و پسر رابطه برقرار می‌کند.

قدیس اوگوستین معتقد است با روی آوردن به مسیحیت توانسته است از طریق کتاب مقدس، مسیح و کلیسا، خدای خود را پیدا کند. او می‌گوید اندیشه ما میان خدایی که به صورت انسان در آمده تا خدایی که بزرگ و دور و غیر قابل دست یافتن است، همواره در تغییر است. در واقع از سویی خدا را دور دست نیافتنی و پایان‌ناپذیر احساس می‌کنیم و از سوی دیگر، او را خدایی کاملاً حاضر می‌بینیم که صورت جسمانی پذیرفته و به شکل مسیح درآمده است؛ بنابراین، وقتی ما به خدا فکر می‌کنیم، خدایی را به خاطر می‌آوریم که روحانی و پایان‌ناپذیر است، اما در همان حال وقتی به کلیسا می‌رویم، احساس می‌کنیم که خدا به صورت مسیح در آنجا حاضر است و آن قدر به ما نزدیک است که می‌توانیم با او ارتباط برقرار کنیم؛ یعنی در همان وقتی که خدای بزرگ و یگانه کتاب مقدس ما را به سوی خود جذب می‌کند، اندیشه مسیح هم در همه جا حضور دارد و ما را تحت تاثیر خود قرار می‌دهد؛ خدای بی‌کران و بزرگی که به صورت مسیح ظاهر شده است و درد و رنج بسیاری را برای نجات ما تحمل می‌کند و در کمال توانایی در نهایت درد و رنج در ناتوانایی کامل می‌میرد. قدیس اوگوستین باور دارد که مسیح به ما کمک می‌کند تا به خدا برسیم. مسیح خود خداست. در واقع اوگوستین می‌گوید ما برای این که با خدا ارتباط برقرار کنیم باید خدایی کاملاً قابل تجسم داشته باشیم و خدا در مسیح به صورت آدمی در آمده است تا واسطه‌ای برای ما باشد. خدا در مسیح همیشه حاضر است و اگر با او ارتباط برقرار کنیم و ایمان بیاوریم، نجات پیدا می‌کنیم.

اما امام محمد غزالی درباره خدا نظر متفاوتی دارد. او خدا را بالاتر از هر چیزی می‌داند به طوری که عقل نمی‌تواند آن را درک کند. او برای خدا تقدس و جایگاهی برتر و بالا قائل است. خدایی ازلی که بالاتر از هر گونه تعریف و توضیحی است، خدایی بی‌همتا و بدون شریک که دارای صورت نیست و شبیه هیچ چیزی نیست و هیچ چیزی هم شبیه خدا نیست. ذهن نمی‌تواند آن را بفهمد و هر چیز کمی یا کیفی به ذهن انسان برسد، خداوند از آنها پاک است؛ چرا که تمامی اینها صفات آفریدگان خداست. هیچ چیزی را نمی‌توانیم با خدا مقایسه کنیم. خداوند نه جسم دارد و نه می‌تواند در جسم چیزی وارد شود. نمی‌تواند در جایی جای بگیرد و نه جایی می‌تواند خدا را در برگیرد. خدا عرض و جوهر نیست. اندازه ندارد و نمی‌تواند به اجزایی تجزیه شود.

۲. رویت خدا

قدیس اوگوستین از یک جهت معتقد است که انسان‌ها خدایی مجسم می‌خواهند و این خدا در مسیح حضور دارد. علاوه بر این، ما با خدایی کاملاً حاضر در این دنیا روبرو شدیم چرا که او صورت جسمانی پذیرفته و به صورت مسیح ظاهر شده است. انسان نیز این خدای جسمانی را در این دنیا ملاقات کرده است، اما غزالی برخلاف قدیس اوگوستین، معتقد است انسان نمی‌تواند خدا را در این دنیا دیدار کند؛ چرا که در این دنیا گرفتار حجاب نفس و کارهای نفسانی است و زمانی که این حجاب‌ها رفع شود، در آخرت می‌تواند خدا را دیدار کند. این دیدار از جنس شناخت مومن است و کیفیتش به معرفت انسان بستگی دارد.

۳. فیض یا لطف

قدیس اوگوستین معتقد است فیض الهی در تمامی جهان و برای همه انسان‌هاست. انسان مسیحی باید همه چیز خود را به خدا بسپارد و خداوند هم به انسان چیزهایی یاد می‌دهد که باعث رستگاری او می‌شود. ما در زندگی نمی‌توانیم فقط با تلاش و کوشش خودمان به رستگاری برسیم. همان طور که زمین بدون آب نمی‌تواند خود را آبیاری کند، ما هم در زندگی همیشه به فیض الهی نیاز داریم؛ بنابراین، ما همواره به فیضی محتاجیم که همچون نور خورشید یا باران آسمانی از سوی خدایی قدرتمند به ما داده شود. اوگوستین را به خاطر همین نظرش، استاد فیض نامیده‌اند.

امام محمد غزالی برخلاف قدیس اوگوستین درباره لطف نظر متفاوتی دارد. او کاملاً با لطف مخالف است؛ چرا که این نظریه با آفرینش عالم از عدم در تناقض است و همچنین

می‌گوید: چون خدا عالم و مختار است نمی‌توانیم به لطف اعتقاد داشته باشیم. از نظر او خدا قادر و مرید مطلق است. هر کاری را لازم باشد، در هر زمانی که بخواهد، به هر شکلی انجام می‌دهد. در واقع تا خدا اراده کند، هر کاری صورت می‌گیرد؛ در نتیجه اعتقاد به فیض با مختار و عالم بودن خداوند در تناقض است.

۴. کلام

تفاوتی که در بحث کلام وجود دارد این است که قدیس اوگوستین باور دارد در زمانی که آشفته بود، صدای خداوند را از طریق کودکی شنید. همچنین خدا برای آن که اعتبار و آبروی آدمی از بین نرود، خودش را به صورت انسان درآورده است تا بتواند با انسان‌ها ارتباط برقرار کند و به راحتی با انسان‌ها سخن بگوید، اما در مقابل امام محمد غزالی معتقد است که سخن خداوند در دل جای دارد. در واقع سخن خدا بالاتر و پاک‌تر از هر سخنی است که به زبان آورده شود.

نتیجه‌گیری

قدیس اوگوستین یکی از کسانی است که بر مسیحیت و تاریخ تفکر غرب تاثیر زیادی گذاشته است و امام محمد غزالی هم یکی از علمای بزرگ اسلام است. زندگی غزالی از جهاتی شبیه زندگی آگوستین قدیس است؛ زیرا او هم در ترک دنیا به نوعی عرفان رسیده بود. همچنین تحول شخصیت در اوگوستین شبیه تحول درونی است که در امام محمد غزالی اتفاق افتاد.

در این مقاله به بررسی نظریات قدیس اوگوستین و امام محمد غزالی در خداشناسی پرداختیم و شباهت‌ها و تفاوت‌های آراء را بررسی قرار کردیم؛ مثلاً هر دو خدا را غیرقابل توصیف و علت‌العلل و نور می‌دانند. اما خدای اوگوستین برای نجات آدمیان صفات بشری را پذیرفته و وارد جسم شده است و خدای غزالی نمی‌تواند وارد جسم شود و شبیه چیزی نیست. خدای غزالی برتر از هرگونه تصور است و عقل نمی‌تواند آن را درک کند. همچنین اوگوستین می‌گفت ما همیشه به فیض خداوند نیاز داریم، اما غزالی با جهان بینی قائل به نظریه فیض مخالف است. هر دو معتقدند خداوند با سخن گفتن، انسان را هدایت میکند؛ با این تفاوت که اوگوستین اعتقاد دارد که خدا برای سخن گفتن به شکل آدمی درآمده است، اما

غزالی معتقد است که سخن خداوند در دل جای دارد؛ چرا که بالاتر و پاک‌تر و منزّه‌تر از حرف است.

بدین ترتیب، می‌توان گفت، هر دوی آنها خدا باور و خداگرا هستند، اما نحوه معرفت آنها به خدا کاملاً متفاوت است؛ بنابراین اگر چه تفاوت‌های بسیاری بین هر دو اندیشمند، از جهت مذهب و جامعه وجود دارد، به دلیل رابطه روحی و معنوی مشترک و کشش و اشتیاق درونی به تدریج از فلسفه و عالم ظاهر به الهیات و عرفان کشیده شدند.

Archive of SID

منابع و مأخذ:

- ۱- آدی، آبرت، سیر فلسفه در اروپا، ترجمه: علی اصغر حلبی، تهران، زوار، ۱۳۶۸.
- ۲- ابوحامد محمد غزالی، کیمیای سعادت، به کوشش: حسین خدیوچم، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸.
- ۳- اکبریان، رضا، مناسبات دین و فلسفه در جهان اسلام، تهران، فرهنگ اندیشه اسلامی، ۱۳۸۶.
- ۴- السبکی، تاج الدین ابی نصر، طبقات الشافعیة الكبرى، تحقیق عبد الفتاح محمد الحلوی، محمود محمد الطناحی، القاهرة، جزء ششم، داراحیاء الکتب العربیه، ۱۳۲۴ق / ۱۹۶۴-۱۹۷۹م.
- ۵- السعاده، رضا، مشکله الصراع بین الفلسفه و الدین، بیروت، دارالعالمیه و النشر و التوزیع، ۱۹۸۱.
- ۶- اوگوستین، اعترافات، ترجمه: سایه میثمی، تهران، سهروردی، ۱۳۸۱.
- ۷- اقبال لاهوری، محمد، سیر فلسفه در ایران، ترجمه: ا.ح. آریان پور، تهران، بامداد، ۱۳۵۴.
- ۸- ایلخانی، محمد، تاریخ فلسفه در قرون وسطا و رنسانس، تهران، سمت، ۱۳۸۲.
- ۹- برسفورد فاستر، مایکل، خداوندان اندیشه سیاسی، ترجمه: جواد شیخ الاسلامی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳.
- ۱۰- ژیلسون، اتین، درآمدی بر فلسفه توماس قدیس آکوئینی، ترجمه: سیدضیاءالدین دهشیری، تهران، حکمت، ۱۳۸۴.
- ۱۱- شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، الملل و النحل، بیروت، دارالمکتبه الهلال، ۲۰۰۳.
- ۱۲- کاپلستون، فردریک، تاریخ فلسفه (یونان و روم)، ترجمه: سید جلال الدین مجتوبی، تهران، علمی و فرهنگی ج. ۱، ۱۳۸۰.
- ۱۳- لیمن، اولیور، تاریخ فلسفه اسلامی، ترجمه: محمود خاتمی، تهران، حکمت، ۱۳۸۳.
- ۱۴- لین، تونی، تاریخ تفکر مسیحی، ترجمه: روبرت آسریان، تهران، فرزانه روز، ۱۳۸۰.
- ۱۵- مائورر، آرماندا، «اوگوستین»، ترجمه: سیدعلی حقی، کیهان اندیشه، ش ۳۴، ۱۳۶۹.
- ۱۶- منصورنژاد، محمد، مقایسه شخصیت و دیدگاه‌های امام محمد غزالی و اوگوستین قدیس، تهران، جوان پویا، ۱۳۸۹.
- ۱۷- میناگر، غلامرضا و سید فضل الله حسینی، آشنایی با فیلسوفان مسلمان، ج ۲، تهران، اندیشه جواب، ۱۳۸۶.

- ۱۸- میر عبداللهی، سید باقر، «سه گرایش در اندیشه ابوحامد غزالی»، تهران، خردنامه همشهری، ش ۱۶، ۱۳۸۶.
- ۱۹- ناس، جان بی، تاریخ جامع ادیان، ترجمه: اصغر حکمت، تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۸۲.
- ۲۰- یاسپرس، کارل، اوگوستین، ترجمه: محمدحسن لطفی، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۳.
- 21- A. J. Wensinck, *ghazali*, Paris, Adrien Maisonneuve, 1940.
- 22- Augustine, *Confessions*, Edward Bouverie Pusey, Plain Label Books, 1954.
- 23- Augustine, *The Trinity*, McKenna, Stephen, vol. 45, Catholic University of American Press. Washington D.C, 1963.
- 24- Carver, T., Hyvarinen. M, *Interpreting The political*, london, routledge, 1997.
- 25- Gareth B. Matthews, *Augustine*, malden, Ma, Blackwell, 2005.
- 26- Peacocke, Arthur, *The Sciences and Theology in the Twentieth Century*, University of Notre Dame Press, 1981.
- 27- Koterski, S. J, *An Introduction to Medieval Philosophy: Basic Concepts*, Malden MA, Wiley Blackwell, 2009.
- 28- Knowles, David, *The Evolution of Medieval Thought*, New York, Vintage Books, 1902.
- 29- Lamberigts, mathijs, *Augustine, the encyclopedia of Science and Religion*, J. Wentzel Vrede van Huyssteen, Macmillan, United States of America, 2003.
- 31- Nasr, seyed hossein, *islamic-Christian Dialogue: Problems and Obstacles to be pondered and Overcome*, The Muslim World, Washington D.C, Center for Muslim- Christian understanding, 1998.
- 32- Smith, M, *al - Ghazali The Mystic*, London, 1944.
- 33- Thomson, Garrett, *On the Meaning of Life*, South Melbourne, Wadsworth, 2003.